

شخم می‌فروم

با خاطرات گذشته کودکی‌ام

زخمی که وجودم را تازه می‌کند

باران می‌بارد

صورت‌م را گل می‌گیرد

همیشه دانه‌ای برای رشد کردن وجود دارد.

بیا تا لب واکنیم،

هم درد من

بیا بیدار کنیم ففته‌ها را

بیا دست به دست دهیم

صندوقچه قدیمی فاک فورده را بگشایم

گوش‌های دنیا را بگیر

آن‌قدر بلند گریه کنم

که فدا دلش برایم بسوزد

مرا در آغوش بگیرد

از کوچه‌های تاریک به روشنایی برسم.

روی قلمم اشک می‌ریزد

تا روی دفترم فرود می‌آید

دفترم را آب می‌برد

تنهاتر می‌شوم

کنار پنجره‌ی قدیمی می‌نشینم

باران پنجره را می‌زند

بدون چتر زیر باران می‌روم

هر دو می‌باریم

کاش می‌شد با تو بودن را نوشت

رمز شیدایی چشمانت را نوشت

کاش، غصه را زیر باران شست

در دلفوشی با تو بودن گم شد

از غصه‌ها گم می‌شد

رفته‌ای اما ...

جای صدایت، مانده روی پوست

سکوت

چشمانت را نبند!

آسمان تیره و ابری می‌شود

باران می‌بارد

دریا، طوفانی می‌شود

زمین می‌شکافت

دلهره بی‌تو بدون تمام وجودم را

در خود غرق می‌کند

چشمانت را نبند